

نحوه سلب مالکیت از اموال بلاوارث از نظر فقه اسلامی و حقوق ایران

مهری فرهنگ^۱ / فاطمه نجاتی^۲

* نوع مقاله: پژوهشی / تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۲/۲۵ / تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۰۹

چکیده

سلب مالکیت ها در دو بعد صورت می گیرد. یکی در بعد کارهای عمرانی و شهرسازی، که دولت و موسسات دولتی و شهرداری ها طبق قوانین و مقررات و طی تشریفاتی بر اساس نیازهای خود اقدام به سلب مالکیت از اشخاص خصوصی می نمایند. و دیگری به منظور تأمین مسکن و رفع این معضل اجتماعی سلب مالکیت صورت می گیرد. هدف از این تحقیق نحوه سلب مالکیت از اموال بلاوارث از نظر فقه اسلامی و حقوق ایران می باشد. روش تحقیق به صورت توصیفی و تحلیل بوده و نتایج تحقیق حاکی از آن است که در رابطه با اشخاص بلاوارث در بین فقها سه نظریه مطرح است که عبارتند از وصیت محدود بر ثلث به صورتی که مازاد بر آن متعلق به امام (ع) است؛ وصیت مازاد بر ثلث تنها به منظور مصرف در امور خیریه و وصیت به مازاد بر ثلث به هر میزان در صورتی که فردی فوت کند و هیچ یک از وراثت خواه نسبی و یا سببی موضوع مواد ۸۶۲ و ۸۶۴ قانون مدنی را نداشته باشد به موجب ماده ۸۶۶ قانون مدنی تعیین تکلیف ترکه بر عهده حاکم خواهد بود. این ماده که در مورد ترکه متوفای بدون وارث است، صرفاً موضوع را به حاکم واگذار کرده است ولی در مورد مسائلی همچون حدود اختیارات حاکم و کیفیت حیات ترکه متوفی از سوی وی و نحوه استیلا بر آن هیچ حکمی را مقرر نکرده است. همین نقص قانون مدنی موجب شد تا قانونگذار با تصویب قانون امور حسبی به این موضوع بپردازد و نکات ابهامی آن را بر طرف نماید.

واژگان کلیدی: سلب مالکیت، اموال بلاوارث، اشخاص، وصیت.

^۱ کارشناس ارشد حقوق خصوصی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد اردبیل. (نویسنده مسئول)

fm2633621@gmail.com

^۲ کارشناس ارشد حقوق خصوصی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد اردبیل.
nejati.f@gmail.com



مقدمه

مالکیت، عبارت است از رابطه ای که بین شخص و چیز مادی تصور شده و قانون، آن را معتبر شناخته و به مالک حق می دهد تا انتفاعات ممکنه را از آن ببرد و کسی نتواند از او جلوگیری کند. مالکیت، حقی دائمی است؛ که به موجب آن، شخص می تواند در حدود قوانین، تصرف در مالی را به خود اختصاص دهد و از تمام منافع آن استفاده کند سلب مالکیت را گرفتن اموال یا حقوق یا منافع مالی فرد حقیقی یا حقوقی، در قبال پرداخت بهای آن توسط دولت در مسیر اعمال حاکمیت، تعریف نموده اند. سلب مالکیت از لحاظ لغوی به معنای محروم کردن یا جلوگیری کردن می باشد. همچنین آن را گرفتن اموال یا حقوق یا منافع فرد حقیقی یا حقوقی در قبال پرداخت غرامت در مسیر اعمال حاکمیت تعریف کرده اند. در ماده ی ۱۷ اعلامیه ی جهانی سال ۱۹۴۸ حقوق بشر نیز، وجود مالکیت به عنوان یکی از حقوق بشر، به رسمیت شناخته شده و تضمینی حداقل، در برابر سلب خود سرانه مالکیت ارائه شده است. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در اصل ۴۵ بیان میدارد که انفال و ثروتهای عمومی از قبیل زمینهای موات یا رها شده، معادن، دریاها، دریاچه ها، رودخانه ها و سایر آبهای عمومی، کوه ها، دره ها، جنگلها، نزارها، بیشه های طبیعی، مراتعی که حریم نیست، ارث بدون وارث، و اموال مجهول المالک و اموال عمومی که از غاصبین مسترد می شود در اختیار حکومت اسلامی است تا بر طبق مصالح عامه نسبت به آنها عمل نماید. تفصیل و ترتیب استفاده از هر یک را قانون معین می کند. قوانین ایران در خصوص اموال بلاوارث بیان میدارد که در صورتی که فردی فوت کند و هیچ یک از وراثت خواه نسبی و یا سببی موضوع مواد ۸۶۲ و ۸۶۴ قانون مدنی را نداشته باشد به موجب ماده ۸۶۶ قانون مدنی تعیین تکلیف ترکه بر عهده حاکم خواهد بود. ماده مزبور مقرر می دارد: در صورت نبودن وارث، امر ترکه متوفی راجع به حاکم است. این ماده که در مورد ترکه متوفای بدون وارث است، صرفاً موضوع را به حاکم واگذار کرده است ولی در مورد مسائلی همچون حدود اختیارات حاکم و کیفیت حیات ترکه متوفی از سوی وی و نحوه استیلا بر آن هیچ حکمی را مقرر نکرده است. همین نقص قانون مدنی موجب شد تا قانونگذار با تصویب قانون امور حسبی به این موضوع بپردازد و نکات ابهامی آن را بر طرف نماید. در ماده ۳۳۵ قانون امور حسبی که در فصل هشتم این قانون قرار دارد مقرر شده است در صورت انقضای ۱۰ سال از تاریخ تحریر ترکه و عدم شناسایی وارث متوفی، ترکه به خزانه دولت داده می شود. در این ماده قانونی آمده است: «اگر از تاریخ تحریر ترکه تا ۱۰ سال وارث متوفی معلوم شود ترکه به او داده می شود و پس از سپری شدن مدت نامبرده باقی ترکه به خزانه دولت تسلیم می شود و ادعا حقی نسبت به ترکه از کسی به هر عنوان باشد پذیرفته نیست». مدت ۱۰



سال که پس از سپری شدن آن، ترکه به خزانه دولت واریز می شود، مدت مرور زمان برای دعاوی نسبت به ترکه متوفی می باشد. شروع این مدت از تاریخ اتمام تحریر ترکه بوده و پس از انقضای آن، ادعای هرگونه حقی، از هیچ کس خواه مدعی وراثت باشد، خواه ذینفع در ترکه همچون طلبکار یا موصی له باشد، مسموع نخواهد بود. در فقه قاعده ای وجود دارد به نام "من حاز ملک"، به این معنا که حيازت، یکی از اسباب ملکیت است و مقصود از حيازت، استیلاء و تسلط بر چیزی است که سابقه مالکیت شخص بر آن وجود نداشته؛ از منظر فقه اسلامی اگر کسی هیچ وارثی نداشته، اموال او به ولی فقیه می رسد.

سلب مالکیت به سبب منافع عمومی این است که دستگاه های تملک کننده هدفشان رفع نیازهای عمومی است تا بتوانند اموال غیرمنقول نظیر زمین اشخاص را درقبال پرداخت بهای عادلانه و رفع نیازمندی های عمومی از قبیل توسعه و ایجاد معابر به خود اختصاص دهند. در بسیار از موارد شیوه استفاده از اموال را تابع قواعد خاص کنند. از یک طرف مالکیت خصوصی محترم و در نهایت درجه اتقان است و احادیث نبوی از جمله (حرمة مال المسلم کحرمة دمه) (از این مالکیت حمایت می کنند و از طرف دیگر نیاز حکومت اسلامی در تأمین منافع مسلمانان نیز در درجه اهمیت است. لیکن هیچ یک از این دو مهم نمی تواند نافی دیگری باشد و باید دولت علاوه بر هدف تأمین نیاز مالکیت خصوصی را محترم بشمارد که پرداخت بهای عادلانه راهکار مناسب آن است. سلب شدن مالکیت افراد نسبت به املاک و اموال توسط ارگان های تحت لوای دولت، تفکر عدم برقراری نظم و عدالت اجتماعی و عدم برنامه ریزی صحیح، از جمله مشکلاتی است که مردم با آن روبرو هستند. دانش فقه و حقوق که رسالت قانونمند کردن فعالیت های فردی و گروهی را در هر جامعه به عهده دارد، نباید در مقابل نیاز عمومی جامعه حالت منفعلانه داشته باشد بلکه، باید فعالانه عرصه را به دست گرفته و از احقاق حقوق افراد حمایت و در مقابل، رفاه عمومی را برقرار کند. با توجه به مطالب ذکر شده هدف از این تحقیق بیان مبانی فقهی آثار و نحوه سلب مالکیت از اموال بلاوارث در حقوق ایران می باشد.

۱- ماهیت حقوقی سلب مالکیت

هرچند در اکثر قوانین مربوط به تملک و سلب مالکیت، از عنوان هایی همچون خرید، فروش و معامله برای بیان این اقدام یک طرفه دولت در مورد اراضی و املاک شخصی مردم استفاده شده ولی واقعیت این است که نه تنها ماهیت حقوقی تملک با هیچ یک از مفاهیم مذکور یا دیگر عقود و ایقاعات رایج حقوقی همخوانی ندارد بلکه به تعبیر برخی از تحلیل گران حقوق اداری، آنچه



به عنوان یک اصل در قراردادهای اداری این چنینی اعمال می گردد ممکن است در حقوق خصوصی، یک ضدقاعده محسوب شود (طباطبایی مؤتمنی، ۱۳۷۳، ۳۰۴)

۲- دلایل سلب مالکیت

۲-۱- دلایل فقهی سلب مالکیت

در فقه اسلامی، قواعدی وجود دارد که دلالت بر نفی ضرر و پیشگیری از ورود ضرر دارد. به تعبیر دیگر، لسان مشترک این قواعد این است که در صورت وجود بیم ورود ضرر، باید از ورود و حدوث آن جلوگیری نمود و حتی در برخی موارد، پیشگیری از ورود ضرر، واجب شمرده شده است. وجود این دلایل (دلایل دال بر سلطنت مالک و دلایل دال بر نفی ضرر و سلب مالکیت از فرد) منجر به تعارض این دو گونه دلایل شده است که در ادامه (در حد توان) به شرح مطلب و رفع تعارض خواهیم پرداخت ولی در ابتدا لازم است دلایلی که دلالت بر اثبات مالکیت میکنند را به اختصار ذکر نموده و در نهایت دلایل سلب این حق را بررسی نماییم.

اهمیت اموال و مالکیت در مکاتب الهی و حتی در نظام های غیر الهی یک اصل اساسی و مسلم، برای تنظیم روابط اجتماعی و اقتصادی افراد جامعه است. حدیث نبوی (ص) مال مسلمان همانند خونس محترم است (حلی، ۱۶۷، ۱۴۱۴) به خوبی بر اهمیت مال مسلمان حکایت دارد. مبنای قاعده تسلیط حدیث مشهور پیامبر (ص) است که فرموده اند مردم بر اموال خود سلطه و اختیار دارند بر اساس همین قاعده اگر مالک چیزی بود حق دارد در آن هر گونه دخل و تصرفی کند (کلینی، ۱۴۲۹، ۹۵) فقها برای حجیت ید به چند دلیل استناد کرده اند؛ سیره، بنای عقلا، اجماع و روایاتی از قبیل: روایت حفص بن غیاث از حضرت صادق (ع) نقل می کند که: آن حضرت (ع) به مردی که از ایشان سؤال کرده بود آیا اگر من چیزی در دست کسی ببینم جایز است شهادت بدهم آن شیء مال او است؟ فرمود: آری جایز است. آن مرد گفت: شهادت خواهم داد که آن مال در دست او است، ولی گواهی نمی دهم که به او تعلق دارد، زیرا ممکن است مال دیگری باشد. حضرت (ع) فرمودند: آیا حلال است آن شیء از او خریده شود؟ مرد گفت: آری حلال است. امام (ع) فرمودند: شاید مال دیگری باشد پس چگونه جایز است تو آن را بخری و بعد از تملکش بگویی که متعلق به من است و بر آن سوگند یاد کنی، ولی جایز نیست نسبت به مالکیت کسی که تو از ناحیه او مالک گردیده ای اقرار کنی؟ سپس حضرت (ع) فرمودند گر این امر جائز نباشد برای مسلمانها بازاری برپا نمی ماند. (محقق داماد، ۱۴۰۶، ۶)



قاعده لاضرر از مشهورترین قواعد فقهی است که در تمام ابواب فقه، اعم از عبادات و معاملات به آن استناد میشود. آقای مکارم شیرازی در کتاب القواعد الفقهیه خود در ضمن بیان اهمیت این قاعده درباره اختلاف آرای که در مورد این قاعده و کاربرد آن موجود است مینویسد برخی از فقیهان این قاعده را پذیرفته و مستند فروع فقهی زیادی قرار دادهاند و برخی از آنها در اصل بودن چنین قاعدهای تشکیک کردهاند و بر این باورند که در اثبات فروع فقهی نمیتوان به این قاعده اعتماد کرد و برخی نیز تنها به جریان این قاعده در باب قضا رضایت داده اند (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱، ۲۸) مهمترین دلیل قاعده لاضرر عقل نامیده شده است. مدلول این قاعده جزء مستقلات عقلیه است که عبارتند از اموری که بدون حکم شرع عقل به آنها میرسد (محقق داماد، ۱۳۱، ۱۴۰۶) در تقریر دلیل عقلی گفته شده است: عقل و منطق زندگانی اجتماعی به طور بدیهی حکم میکند که اگر از اضرار به غیر و ضرر به خویشتن جلوگیری ننماید، زندگانی دسته جمعی نه تنها دشوار خواهد شد بلکه امکان ناپذیر خواهد گشت. حکم اضرار به غیر بسیاری بدیهی است و اما ضرر به خویشتن بر دو نوع است: اول، تحمل ضرر از دیگری، جای تردید نیست که تحمل ضرر از دیگری علاوه بر اینکه مخالف قوانین زندگی است، میتواند برای ستمکاران میدان عمل و فعالیت باز کند زیرا اینکه اشخاص میتوانند بدون علت، متحمل ضرر و آسیب بوده باشند، نیروبخش حکمرانان ستمگر نیز میباشد. دوم، تحمل ضرر از خویشتن، با اینکه اینگونه ضرر هم منافات با حکمت وجودی دارد که خداوند مالک زندگی و مرگ منظور نموده است. یعنی وجوب دفع ضرر از مقوله حکم است نه حق به مفهوم حقوقی معمولی. بدین جهت هیچکس اختیار خیانت و ضرر به خویشتن را مالک نیست، طبق قاعده ولایت بر ممتنع، اگر کسی از ادای حقوق دیگران خودداری نماید یا از انجام تکالیف قانونی خویش امتناع ورزد و یا مانع رسیدن افراد به حقوق خود گردد، حاکم جامعه اسلامی یا منصوبین از سوی وی میتوانند به قائم مقامی از او عمل نموده و آنچه را که وظیفه اوست از باب ولایت انجام دهند. بنابراین شناسد، نخواهد توانست از باب ولایت بر ممتنع اقدامی نماید. این «ممتنع» تا حاکم کسی را به واقع ولایت، تنها برای حاکم یا منصوبین از سوی وی ثابت است و با توجه به همین نکته است که برخی از فقها تصریح کردهاند، در مواردی نظیر خودداری داین از قبول دین، مدیون نمیتواند رأساً اقدام به اجبار ممتنع نماید، چرا که اقدام خودسرانه موجب هرج و مرج است. ضمناً تا تقاضای صاحب حق نباشد و وی به حاکم مراجعه ننماید، زمینه دخالت حاکم فراهم نمیکرد (اداره کل تدوین قوانین و مقررات، ۱۳۹۲، ۱۷)

بر اساس قاعده احترام مالکیت، اموال اشخاص دارای احترام بوده، تعرض غیر قانونی به آن ممنوع است (نجفی، ۱۳۷۶، ۳۸۲) محققان بر پایه این حکم، مال مسلم و کافر ذمی را در سرزمین



اسلامی محترم و مصون از تعرض غیر دانسته اند (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۱، ۱۷۴) در بیان مفهوم این قاعده گفته اند که تصرفات افراد در اموال خویش منوط به رعایت احترام حقوق دیگران است؛ همچنان که در حقوق فرانسه این تعبیر به معنای عدم اضرار و یا دخالت نکردن در امور مالی دیگران است (انصاری، طاهری، ۱۳۸۴، ۱۴۷) از نتایج قاعده احترام مال اینکه تصرف و وضع ید غیر قانونی بر مال غیر، موجب ضمان است و کسی که از مال خود اعراض کند، احترام مال خود را نقض کرده است. به تعبیر علمای اصول فقه از این حکم تکلیفی حرمت احکام وضعی مانند ضمانت به دست می آید. به همین دلیل احترام مالکیت را قاعده می نامیم.

۲-۲- دلایل حقوقی سلب حق مالکیت

ضبط اموال خواه به عنوان مجازات مثل موارد تملک املاک و اراضی برای مقاصد خیرخواهی و خدمات عمومی مانند ملی کردن و انواع طرحهای خدماتی شهرداری و خواه به عنوان مجازات با توجه به اینکه عدم رضای مالک و هتک حرمت اموال را به دنبال دارد و معارض مالکیت خصوصی است لذا مقنن در هر مورد که سلب مالکیت یا استملاک و یا ضبط را مقرر کرده سعی در توجیه و تحلیل آن مینماید تا با ذکر جهات و مقاصد نیکو و ثمر بخش، آن را مورد پسند عرف و رایج گرداند. بر همین مبنا مواد قانونی که ضبط و مصادره را تجویز مینمایند را در مباحث گوناگون اشاره خواهیم نمود.

۲-۲-۱- تحصیل مال از طریق خلاف قانون

طریق غیر قانونی کسب مال با توجه به متون قانونی به سهولت قابل تشخیص و احراز است. با توجه به اینکه به هر حال مبانی مواد قانون مجازات اغلب منصرف است به احکام و مبانی شرعی، جواز ضبط مال از سوی قانون اغلب همان جواز شرعی است نهایت اینکه در ضبط مال قانونی به جز نفع افراد از جهت استرداد مال به مالک اصلی آن دولت و خزانه دولت ملحوظ نظر است به همین دلیل است که در احکام ضبط اموال صادره حسب مواد قانونی ضبط مال به نفع دولت و خزانه دولت صورت میگیرد (در مواردی که اجرای صرف حق و قانون در نظر است) در حالیکه در ضبط اموال به موجب احکام شرع نفع بیت المال عمومی مد نظر است و واقع اینکه به هر حال در تعریف شرعی از بیت المال تفاوت است با مفهوم خزانه دولت و مفهوم امروزی (محمدی، ۱۳۹۰، ۹۷) به موجب اصل چهل و نهم دولت موظف است ثروتهای ناشی از ربا، غصب، رشوه، اختلاس، سرقت، قمار، سوءاستفاده از موقوفات، سوءاستفاده از مقاطعه کاریها و معاملات دولتی، فروش زمینهای موات و مباحات اصلی، دائر کردن اماکن فساد و سایر موارد غیر مشروع را گرفته و به صاحب حق رد کند و



در صورت معلوم نبودن او به بیت المال بدهد. این حکم باید با رسیدگی و تحقق و ثبوت شرعی به وسیله دولت اجرا شود.

۲-۲-۲- سلب مالکیت در جهت اقدامات شهرسازی و رفاهی

در بررسی نظم حاکم بر حقوق مالکانه در برابر طرح های عمومی شهرداری، می توان به این حقیقت پی برد که در کنار منابع عمومی حقوق که نقش قاعده سازی و قانده گذاری در این حوزه را نیز به عهده دارند، منابع خاص و ویژه ای نیز وجود دارند که در برپایی این نظم ایفای نقش می نمایند. واقعیت این است که علاوه بر مجلس که تنها منبع قانون گذاری معرفی شده است، منابع خاص دیگری همچون شورای عالی شهرسازی و معماری یا کمیسیون ماده پنج این قانون و یا شوراهای شهر هستند که مبادرت به وضع قواعدی می کنند که نمی توان صرفاً به آن ها به عنوان یک آیین نامه اجرایی و یا تسهیل کننده قوانین نگریست؛ بلکه مقرراتی که این مراجع و منابع تولید می کنند گاه چیزی کمتر از قانون مجلس ندارد. (بهشتیان ، ۴۹، ۱۳۹۰) در رابطه با نحوه تملک اراضی از سوی دولت مطابق قانون زمین شهری مصوب ۲۲ شهریور ۱۳۶۶ ضوابطی مقرر گردیده که در قانون قبلی وجود نداشته است از جمله آن که مشروعیت و لزوم تملک اراضی بایر و دایر شهری منوط به حتمی بودن ضرورت آن به لحاظ عدم تکافوی اراضی موات و دولتی در شهرها برای امر مسکن و خدمات عمومی و ضرورت تصویب طرح های دولتی و تأسیسات عمومی، زیربنایی و اعلان یا اعلام آن در صورت مراجعه مالک گردیده است. (میرزایی ، ۱۳۹۰، ۱۰۸)

۲-۲-۳- حق دخالت حاکم عادل اسلامی

در امور و روابط تجارت و معاملات، بیش از نصوص خاص مستند به قاعده عقلی و شرعی لاضرر است. این قاعده حق تصرفات و مالکیت و معاملات را محدود به مصلحت و عدم ضرر به فرد و اجتماع مینماید. تشخیص حد ضرری که حق مالکیت و تصرف و قاعده سلطه را محدود میکند به عرف عموم واگذار شده است. بر طبق این اصل و دیگر اصول (مانند اصول مالکیت حاکم نسبت به منافع عمومی و اصل ولایت حاکم عادل اسلامی) حاکم هم حق تصرف در منابع عمومی دارد، و هم به حسب مصالح مرسله در اموال خصوصی میتواند تصرف کند، و در وقتیکه مالیات و حقوق منصوص و مفروض برای پیشرفت مصالح عمومی کافی نباشد میتواند و مجاز است که مالیاتها و حقوق دیگری فرض و ایجاد کند - زیرا حاکم اسلامی که مستقیم و غیر مستقیم و با شرایط خاص، ولی امر و واجب الإطاعة است، قدرت تصرفش بیش از حق مالکیت فردی و حق حاکمی است که فقط گزیده مردم باشد- ولی با این قدرت تصرف، حاکم و حکومت اسلامی از حد قانون و مصلحت



تجاوز نمیکند؛ زیرا حق مالکیت نیز در حد قانون عادلانه فطری و طبیعی است و اثر آن، حق تصرف و توزیع میباشد. اختلال در وضع توزیع نتیجه مالکیت نامحدود و بدون قید و شرط و بدون نظارت است.

بنابراین، توزیع از نظر اسلام، حق مالک است و با مالکیت و سود برای محدود و قانونی چرا این حق طبیعی از مالک و صاحب حق سلب شود؟ باعث سوء توزیع، مالکیت و سودبری نامحدود میباشد که خود موجب سلب حق مالکیت و تصرف مالکان واقعی است؛ آیا وضع مالکیت و سوء توزیع محیط سرمایه داری مطلق میتواند مجوز سلب مالکیت و حق مطلق از مالکین قانونی و حقیقی (به هر معنا این حق را توجیه کنیم) شود؟ اگر حق عمل برای افراد که آزاد آفریده شده اند محرز باشد حق تصرف و توزیع نیز برای فرد عامل مسلم است؛ به همان اندازه که محصول کار افراد در اختیار و تصرف سرمایه داران قرار گرفتن، غیر عادلانه و غیر طبیعی است، در اختیار دولت در آمدن توزیع نیز غیر عادلانه و غیر طبیعی و موجب سلب آزادی فرد اختیار در تصرف کار و محصول کار خود است: از نظر اسلام انحصار تولید و توزیع به دست گروه و طبقه خاص چه طبقه حاکمه نام مشروع و غیر عادلانه است، و باید اینگونه تصرفات در حدود حفظ مصلحت عموم آزاد باشد و راه نفوذ طبقه خاص و انحصارگر بسته گردد. (طالقانی، ۱۳۸۴، ۲۰۸)

حاکمیت و حکمرانی بر افراد منافاتی با ربوبیت تشریعی الهی ندارد بلکه شأنی از شئون ربوبیت الهی است اطاعت از والی و ولی فقیه اطاعت از پیامبر و ائمه و در نتیجه اطاعت از خداوند است و مخالفت با آن نیز به مخالفت به خداوند متعال باز میگردد (مصباح یزدی، ۱۳۸۰، ۲۳۶) ولی باید توجه نمود به حاکم اسلامی تنها این حق داده شده است که با استفاده از اختیارات خود، هر چه بیشتر مصالح جامعه اسلامی را در جامعه اجرا نماید وظایف و اختیارات رهبری مطابق اصل ۱۱۰ قانون اساسی محصور و در محدوده قانون اساسی و ارکان آن مطرح است و حقوق و آزادی های مردم بر اساس اصول (تضمین آزادی های مشروع) تثبیت گردیده لذا ولایت مطلقه فقیه، در حدود حقوق و آزادیهای مشروع، بلامنازع و غیر قابل سلب مردم دارای اعتبار قانونی است. البته قانون اساسی محدودیتهای ضروری و حدود آزادیهای فردی را منوط به حکم قانون دانسته است (هاشمی، ۱۳۸۴، ۶۲) این اساس است که حاکم اسلامی میتواند مسجد و یا منزلی را در مسیر خیابان است خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند. اصولا احکام حکومتی بر سایر احکام تقدم دارد و وقتی تصادمی بین احکام حکومتی و سایر احکام پیش آید، احکام حکومتی اجرا خواهد شد. به اصطلاح اصولی، احکام حکومتی حاکم بر سایر احکام میباشند. تقدم آن هم نه بر اساس اهم و مهم بلکه بر اساس و مبنای حکومت (به معنای اصولی است).



۳- اشخاص بلا وارث

در کتب فقهی و حقوقی معمولاً ضابطه ای در مورد شناخت اشخاص بلاوارث ارائه نشده است و بدون اینکه در مورد مصادیق آن صحبتی کرده باشند، حسب مورد به بیان برخی احکام آن پرداخته اند. اما با دقت در برخی مواد قانون مدنی می توان به عواملی دست یافت که سبب بلاوارث شدن متوفی می شود. معمولاً نداشتن وارث برای متوفی یا به دلیل فقدان وارث واقعی یا به دلیل فقدان وارث قانونی ظاهر می شود.

الف) فقدان وارث واقعی: منظور از این حالت زمانی است که در عمل برای شخص متوفی ترکه ای به جا مانده و هیچ وارثی در هیچ کدام از طبقات سه گانه نسبی یا حتی زوجه بدون وجود اولاد وجود ندارد. قانونگذار پس از بیان موجبات ارث، طبقات وارث را به تفکیک نسب و سبب در قانون مدنی بیان کرده است. ماده ۸۶۲ قانون مدنی در بیان وراثت نسبی مقرر می دارد: «اشخاصی که به موجب نسب ارث می برند سه طبقه اند: ۱- پدر و مادر و اولاد و اولاد اولاد؛ ۲- اجداد و برادر و خواهر و اولاد آنها؛ ۳- اعمام و عمات و احوال و خالات و اولاد آنها». همچنین ماده ۸۶۴ همان قانون در مورد وراثت سببی مقرر می دارد: «از جمله اشخاصی که به موجب سبب ارث می برند، هر یک از زوجین است که در حین فوت دیگری زنده باشد». بنابراین اگر متوفی هیچ یک از خویشاوندان سببی و نسبی مذکور در مواد قانونی را دارا نباشد، به معنای واقعی فاقد وارث است.

ب) فقدان وارث قانونی: در این حالت در عمل برای متوفی وارث یا وارثانی در واقع وجود دارد، اما به دلیل وجود یکی از موانع ارث و عدم امکان بهره مندی وارث از ماترک متوفی، متوفی در عمل بلاوارث محسوب می شود. قانونگذار برخی از موانع ارث را در مواد ۸۸۰ تا ۸۸۵ قانون مدنی در چهار مورد قتل^۱، کفر^۲، لعان^۳، ولادت از زنا^۴ بیان کرده است (مصلحی عراقی، ۱۳۸۶، ص ۷۳ و ۵۳).

^۱ ماده ۸۸۰ قانون مدنی: «قتل از موانع ارث است، بنابراین کسی که مورث خود را عمداً بکشد از ارث او ممنوع می شود، اعم از اینکه قتل بالمباشره باشد یا بالتسبیب و منفرداً یا به شرکت دیگری».

^۲ ماده ۸۸۱ مکرر قانون مدنی: «کافر از مسلم ارث نمی برد و اگر در بین ورثه متوفای کافری، مسلم باشد وراثت کافر ارث نمی برند؛ اگر چه از لحاظ طبقه و درجه مقدم بر مسلم باشند».

^۳ ماده ۸۸۲ قانون مدنی: «بعد از لعان، زن و شوهر از یکدیگر ارث نمی برند و همچنین فرزندی که به سبب انکار او لعان واقع شده، از پدر و پدر از او ارث نمی برد، لیکن فرزند مزبور از مادر و خویشان مادری خود و همچنین مادر و خویشان مادری از او ارث می بند».

^۴ ماده ۸۸۴ قانون مدنی: «والدالزنا از پدر و مادر و اقوام آنان ارث نمی برد، لیکن اگر حرمت رابطه که طفل ثمره آن است نسبت به یکی از ابویین ثابت و نسبت به دیگری به واسطه اکراه یا شبهه زنا نباشد، طفل فقط از این طرف و اقوام او ارث می برد و بالعکس».



بنابراین شخصی را که خواه از نظر واقعی و خواه از نظر قانونی فاقد وارث باشد، طبق ضوابطی که بیان شد، شخص بلاوارث می نامیم.

۴- وصیت اشخاص بلاوارث از منظر فقه امامیه

۴-۱- عدم جواز وصیت به مازاد بر ثلث

شیخ طوسی (۱۳۸۷، ج ۴، ص ۱۶۶) و علامه حلی (۱۴۱۴، ج ۳، ص ۳۷۹)، قائل به این نظر شده اند. شیخ طوسی در الخلاف آورده است: "من لیس له وارث قریب أو بعید و لا مولا نعمه لا یصح أن یوصی بأكثر من الثلث"، و برای این قول به دو دلیل استناد کرده است:

۱- بر صحت وصیت تا حد ثلث، اجماع وجود دارد و در مازاد از آن دلیلی موجود نمی باشد.

۲- معاذ بن جبل از رسول الله (ص) روایت کرده که آن حضرت فرمود: "ان الله تصدق علیکم بثلث اموالکم عند وفاتکم زیاده فی حسناتکم". خداوند به مقدار ثلث اموالتان هنگام مرگتان صدقه قرار داده است تا حسنات شما را زیاده تر گرداند. با این توضیح که این حدیث مطلق است و تفاوتی میان اشخاص بلا وارث با آنان که وارث دارند گذاشته نشده است. (شیخ طوسی ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۱۶۶) آنچه از کلام شیخ و دلایلی که در اینجا مطرح کرده اند استنباط می شود این است که وصیت به مازاد بر ثلث توسط اشخاص بدون وارث اصولاً امکان پذیر نیست، نه آنکه اختیار اجازه و یا رد آن به حاکم واگذار شده است.

۴-۲- جواز وصیت به ثلث اموال و مازاد بر آن با نظر حاکم

آنچه قائلین به این قول به آن تمسک کرده اند ادله ایست که امام را وارث کسی که وارثی ندارد معرفی می کند که از آن با عنوان ولاء امامت، در لسان فقها نام برده شده است که در این صورت اساساً شخص بدون وارث هیچگاه وجود پیدا نمی کند. به عنوان مثال، فخرالمحققین حلی (۱۴۱۴، ج ۴، ص ۲۴۵) در ایضاح الفوائد، در باب ولاء امامت می گوید: "و اذا عدم کلّ وارث من مناسب و مسبب ورث الامام". به این معنا که، هر گاه هیچ وارثی اعم از نسبی و سببی وجود نداشت امام وارث خواهد بود. میرزای قمی نیز چنین آورده است که: وصیت چنین شخصی از ثلث معتبر است و هر گاه هیچ وارثی ندارد وارث او امام است. (گیلانی، ۱۴۱۳، ج ۴، ص ۲۲۶)



فقه‌های دیگری نیز (عاملی) (شهید ثانی)، ۱۴۱۰، ج ۸، ۱۸۹؛ بحر العلوم ۱۴۰۶، ۲۰۵، به وارث بودن امام در مورد شخص بدون وارث تصریح کرده‌اند. تا جایی که در این باره ادعای شهرت شده است: "و المشهور بین الاصحاب أن المیت إذا لم یکن له وارث نسبی و لا سببی حتی ضامن الجریره فالامام وارثه سواء کان الامام حاضراً أو غائباً" (سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۲، ۸۷۲). به این معنا که، در میان فقها مشهور است، در صورتی که شخص متوفی هیچ وارثی اعم از نسبی و سببی نداشته باشد، امام چه حاضر و چه غائب وارث او خواهد بود. از کسانی که قائل به جواز وصیت اشخاص بلا وارث به تمام اموال خود این قول شده اند، ابن جنید، شیخ صدوق در المقنع هستند و از ظاهر سخن شیخ طوسی در تهذیب و استبصار نیز چنین بر می آید و از میان محدثین، محسن کاشانی در الوافی و حرّ عاملی در وسائل نیز قائل به این نظر هستند (بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۲۲، ۶۲۴). ابن جنید می گوید: از حضرت علی علیه السلام نقل شده که فرمودند: "و من اوصی بالثلث فقد بلغ المدی" و منظور ثلث مال است و این وصیت جایز نیست مگر اینکه ورثه آن را اجازه دهند اما کسی که وارثی ندارد جایز است که به تمام اموال خویش وصیت کند، برای هر کس که بخواهد و در هر راهی که بخواهد و وصیت در آن جایز باشد (حلی، ۱۴۱۴، ج ۶، ۳۷۸).

۴-۳- اطلاق روایات ردّ وصیت مازاد بر ثلث به ثلث، و پاسخ آنها

ممکن است کسانی که قائل به عدم اجازه ی شخص بدون وارث در وصیت به تمام اموال، هستند به اطلاق روایاتی استدلال کنند دلالت بر این دارد که در صورت وصیت به مازاد بر ثلث واجب است به مقدار ثلث باز گردد و وصیت بیش از ثلث باطل است. که هم حالت وجود وارث را شامل می شود و هم صورت نبودن وارث را. اما ایرادی که در این استدلال به نظر می رسد این است که اکثر این گونه اخبار، متضمن وجود وارث هستند، بنابراین اطلاق این اخبار بر همین مورد، یعنی حالت وجود وارث حمل می شود (بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۲۲، ۶۲۶). همچنین اگر در رد این روایت گفته شود که اخبار "الامام وارث من لا وارث له" با این روایت تعارض پیدا می کنند می گوییم: اخباری که امام را وارث شخص بدون وارث اعلام می کند عام و یا مطلق هستند و این روایت خاص و یا مقید است، و قاعده اقتضای عمل بر طبق روایت و در نتیجه تخصیص و یا تقیید آن اخبار را می کند، علاوه بر این، این قول توسط روایات دیگری از جمله روایت احمد بن محمد بن عیسی که در بالا ذکر کردیم تقویت می شود (همان).



۴-۴- وصیت اشخاص بدون وارث در حقوق موضوعه

ردّ ترکه از سوی بعضی از وارثان تأثیری در حدود اختیار موصی ندارد و به هر حال در صورتی که وارثی وجود داشته باشد نفوذ وصیت زائد بر ثلث منوط به تنفیذ اوست، ولی باید دید در قانون مدنی، اگر شخصی وارث نداشته باشد آیا در وصایای خود آزادی مطلق دارد، یا در همه حال اختیار او محدود به ثلث دارایی بازمانده است و نفوذ بیش از آن بستگی به اجازه ی نماینده جامعه و دولت دارد؟ قانون مدنی در مورد وصیت شخص بدون وارث ساکت است. ماده ۸۶۶ ق.م.چنین مقرر می دارد: "در صورت نبودن وارث، امر ترکه ی متوفی راجع به حاکم است".

برخی از حقوقدانان با استناد به این ماده قائل به عدم جواز وصیت مازاد بر ثلث برای شخص بدون وارث شده اند و گفته اند موصی نمی تواند زائد بر ثلث ترکه وصیت کند هر چند وارث نداشته باشد زیرا دو ثلث دیگر به حاکم می رسد (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۴، ص ۲۱۳)، برخی نیز حق وصیت به تمام اموال را برای شخص بدون وارث، مقید به صورتی کرده اند که شخص وصیت کند تمام اموال او در وجه برّ صرف شود (بروجردی عبده، ۱۳۸۱، ۲۴۳). برای تأیید این نظر که حاکم وارث شخص بدون وارث است، ممکن است استدلال شود که به موجب ماده ۸۶۱ ق.م که می گوید: "موجب ارث دو امر است: نسب و سبب". یکی از موجبات ارث سبب است و از عبارت ماده ۸۶۴ ق.م که می گوید: "از جمله اشخاصی که به موجب سبب ارث می برند، هر یک از زوجین است که در حین فوت دیگری زنده باشد". معلوم می شود که علاوه بر همسر، اشخاص دیگری هم به موجب سبب ارث می برند. حکم ماده ۸۶۶ ق.م نیز که امر ترکه را در صورت نبودن وارث با حاکم می داند، نشان می دهد که خزانه ی عمومی از جمله اشخاصی است که به موجب سبب ارث می برند. بنابراین، فرض شخص بدون وارث امکان ندارد و موصی حق ندارد آزادانه در همه دارایی خود تصرف کند (کاتوزیان، ۱۳۷۶، ۲۶۵). این استدلال به نظر عده ای، قابل انتقاد به نظر می رسد زیرا: می توان از ماده ۸۶۴ ق.م که می گوید: "از جمله اشخاصی که به موجب سبب ارث می برند، هر یک از زوجین است که در حین فوت دیگری زنده باشد"، چنین برداشت کرد که بگوییم از آنجا که قانونگذار در مقام بیان از اسباب دیگر نام نمی برد، چنین بر می آید که نمی خواسته است جز همسر، دیگری را در زمره ی وارثان آورد و مقصود ماده ۸۶۶ ق.م، اداره ی ترکه است نه تملک آن و واگذارن ترکه ی بدون وارث به خزانه ی دولت به عنوان مال بی مالک و یا مجهول المالک است و اجرای وصیت بر آن مقدم است (ماده ۳۳۴ ق.ا.ح) (کاتوزیان، ۱۳۸۶، ۹۱). پس مفاد ماده ۸۶۶ ق.م و همچنین مواد ۳۲۷ به بعد قانون امور حسبی که طرز اجرای ماده را در عمل معین می کند، خلاف این استنتاج را می رساند.



این نکته همچنین در اصل ۴۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده است. اصل مزبور ضمن برشمردن انفال و ثروتهای عمومی، ارث بدون وارث را مطرح کرده و آن را در اختیار حکومت اسلامی قرار داده تا بر طبق مصالح عامه نسبت به آنها عمل نماید. ناگفته پیداست که طرح این مطلب، حکومت اسلامی و یا خزانه ی عمومی را وارث شخص بلاوارث قرار نمی دهد تا آنکه به معنای دیگر شخص بدون وارث هیچگاه فرض نشود (محقق داماد، ۱۴۰۶، ۱۲۴). دکتر امامی، نیز با استناد به دو ماده ۸۴۳ ق.م و ۸۴۴ ق.م، چنین استدلال می کنند که: با توجه به مفاد ماده ی ۸۴۳ ق.م که می گوید: "وصیت به زیاده بر ثلث ترکه نافذ نیست، مگر با اجازه وارث و اگر بعض از ورثه اجازه کند فقط نسبت بسهم او نافذ است". و ماده ی ۸۴۴ ق.م که می گوید: "هرگاه موصی به مال معینی باشد، آن مال تقویم می شود و اگر قیمت آن بیش از ثلث ترکه باشد مازاد مال ورثه است، مگر اینکه ورثه زیاده را اجازه کند". استنباط می شود که چنانچه موصی وارث نسبی و سببی نداشته باشد وصیت نسبت بما زاد بر ثلث صحیح است و احتیاج با اجازه کسی نخواهد داشت. بنابراین در قانون مدنی ایران علاوه بر نسب، فقط رابطه زوجیت سبب وراثت است، و شخصی که فاقد وراثت طبقات سه گانه و همسر باشد، بدون وارث تلقی می شود. از سوی دیگر چون در مبانی محدودیت موصی محرز شد که از نظر اصول هر شخص تا زمانی که حیات دارد می تواند در اموال خود به گونه ای که مایل باشد تصرف کند و حدود آزادی موصی فقط برای رعایت حال وارثان و تشدید مبانی خانواده است، هر گاه کسی وارثی نداشته باشد در وصایای خود اختیار کامل دارد (کاتوزیان، ۱۳۷۶، ۲۶۵).

۴-۴-۱- بررسی نظریات

با ملاحظه ادله ارائه شده توسط پیروان هر یک از نظریات فوق به نظر می رسد:

اولاً. اگر چه به موجب نصوص و ادله شرعی، اموال اشخاص بلا وارث در اختیار امام یا حاکم قرار داده شده، ولی این بدان معنا نیست که امام یکی از اسباب ارث است و امام یا حاکم حکم وارث خاص را دارد، بلکه اگر گفته شده امام "وارث من لا وارث" است به معنای آن است که کلیه اموال بلا مالک و یا مجهول المالک در اختیار امام، یا حاکم بعنوان زمامدار جامعه است تا در جهت منافع عامه هزینه نماید و به دیگر سخن اموال مجهول المالک بایستی به خزانه داری کل ریخته شود که زیر نظر ولی مسلمین صرف مصالح عامه گردد. حال اگر به روایاتی که در باب ولاء امامت وارد شده اند نگاهی دوباره بیندازیم این امر به روشنی پیداست، که منظور از وراثت امام اداره ی اموال است نه تملک:



شیخ کلینی در کافی در دو روایت صحیح از محمد بن مسلم و محمد حلبی نقل می کند که اموال شخص بدون وارث، جزء انفال می باشد:

۱- عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام قال : من مات و ليس له وارث من قرابته و لا مولى عتاقه قد ضمن جريرته فماله من الانفال (حر عاملی، ۱۴۱۴، ج ۵۴۸، ۱۷). که در این روایت امام علیه السلام اموال کسی را که هیچ وارثی ندارد از جمله ی انفال شمرده اند. ۲- عن محمد حلبی، عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله تبارك و تعالى : "يسألونك عن الانفال" (انفال/۲)، قال: من مات و ليس له مولى فماله من الانفال (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۷، ۱۶۹). در این روایت، امام علیه السلام در توضیح آیه شریفه اموال شخص بدون وارث را جزء انفال می دانند.

۳- عن حماد بن عثمان، عن الحلبي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: من مات و ترك دينا فعلىنا دينه و إلینا عیاله ، و من مات و ترك مالا فلورثته، و من مات و ليس له موالی فماله من الانفال (حرعاملی، ۱۴۱۴، ج ۵۴۸، ۱۷).

۴- عن رفاعه ، عن أبان بن تغلب قال : قال أبو عبد الله عليه السلام : من مات لا مولى له ولا وارث فهو من أهل هذه الایه: "يسألونك عن الانفال قل الانفال لله و الرسول" (همان، ۵۴۹).

همانطور که می بینیم در این احادیث از مال بدون وارث به عنوان انفال یاد شده است که همچون دیگر اموال بدون مالک و یا مجهول المالک در اختیار امام، به عنوان حاکم و زمامدار جامعه قرار می گیرد و روشن است که این امر با بحث وراثت و این که امام بتواند همچون وارث خاص وصیت را قبول و یا رد کند متفاوت است. در روایات زیر نیز این امر به روشنی پیداست که اموال در اختیار امام به عنوان زمامدار جامعه، قرار می گیرد نه به عنوان وارث خاص، چون در روایت اول گفته شده اموال چنین شخصی در بیت المال مسلمین قرار داده می شود، و در روایت دوم هم عنوان می شود که حضرت علی(ع) اموال شخص بدون وارث را به همشهری های او داد، و در روایت سوم علی(ع)، به دیگری می فرمایند که اموال شخص بدون وارث را به همشهری های او بدهند. که در تمام این موارد نقش امام در مرحله ی اجرا و به عنوان نماینده ی جامعه در رسیدگی به اموال بلا وارث بیان شده است، نه تملک اموال توسط امام به عنوان وارث خاص:

۱- عن معاوية بن عمار ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : سمعته يقول: من اعتق سائبه فليتوال من شاء ، و علی من والی جريرته و له ميراثه، فان سكت حتى يموت اخذ ميراثه فجعل فی بیت مال المسلمین إذا لم یکن له ولی (حرعاملی، ۱۴۱۴، ج ۱۷، ۵۴۹).



۲- عن أحمد بن محمد بن عيسى عن أبي عبد الله عليه السلام قال: "مات رجل على عهد أمير المؤمنين عليه السلام لم يكن له وارث فدفع أمير المؤمنين عليه السلام ميراثه إلى همشهریجه" (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۱، ۷۰۱۶۹).

۳- علی بن إبراهیم عن أبي عبد الله عليه السلام قال: "كان علی علیه السلام یقول فی الرجل یموت و یتربک مالا و لیس له أحد اعط المیراث همشاریجه" (همان).

در حقوق موضوعه نیز قانون مدنی با ظرافت کامل همین مطلب را در ماده ۸۶۶ ق.م. منظر داشته است که: "در صورت نبودن وارث امر ترکیه ی متوفی راجع به حاکم است". یعنی اموال شخص بلاوارث به حاکم واگذار می شود، تا برابر مقررات به مصرف برساند و نیز با توجه به ماده ی ۴۵ قانون اساسی که با برشمردن انفال و ثروت های عمومی، ارث بدون وارث را در اختیار حکومت اسلامی قرار می دهد تا بر طبق مصالح عامه نسبت به آنها عمل شود، این امر که نفوذ وصیت اشخاص بلاوارث نسبت به مازاد بر ثلث منوط به نظر حاکم باشد و حاکم همانند وارث خاص بتواند اجازه و یا رد نماید قابل پذیرش نیست. ثانیا: نظریه آزادی کامل شخص بلا وارث نیز مقبول نیست و استدلال ارائه شده مخدوش بنظر می رسد. زیرا آنچه مسلم است این است که شخص مادام که زنده است می تواند هر گونه تصرفی در اموال خویش بنماید ولی این بدان معنا نیست که وی آزاد است که حتی نسبت به پس از مرگ خویش نیز تصرف کند و بدیهی است که وصیت، تصرف در اموال پس از مرگ است. ادله شرعی و نصوص قانونی دال بر آنست که وصیت محدود به مقدار ثلث دارائی است و مازاد آن منوط به اجازه ورثه است، ادله و نصوص مزبور، بر آنکه نیاز به اجازه در فرض وجود وارث است و در غیر این صورت موصی آزاد است، دلالتی ندارد و اینکه محدودیت موصی بخاطر حفظ حقوق وارث است و در فرض فقدان مانع اختیار کامل خواهد داشت استنباطی استحسانی است و از نظر موازین فقهی پذیرفتنی نیست و به دیگر سخن می توان گفت: معنای اصل آن است که رابطه میان اموال با صاحبانشان مادام الحیات است و با مرگ این رابطه با مورث قطع و با ورثه برقرار می گردد و در فرض فقدان ورثه، متعلق به عموم است و در اختیار حاکم قرار می گیرد. وصیت امری است استثنائی و خلاف اصل و قاعده، که بموجب دلیل معتبر این اختیار به موصی داده شده که تا حد ثلث در اموالی که از وی باقی می ماند تصرف نماید و مازاد آن متوقف بر اقامه دلیل است. بنا بر این چنانچه روایت نقل شده از سکونی را از نظر موازین فقهی معتبر بدانیم می تواند دلیل شرعی بر جواز وصیت مازاد بر ثلث توسط اشخاص بلا وارث باشد و همانطور که ملاحظه شد مختص به امور خیریه است (محقق داماد، ۱۳۸۱، ۱۲۴).



۴-۴-۲- دیدگاه قانون مدنی

قانون مدنی در مورد وصیت اشخاص بالاوارث به صراحت سخنی نگفته و تنها در یک ماده به صورت ابهام آمیزی در این مورد اظهار نظر کرده است: ماده ۸۶۶ قانون مدنی مقرر می دارد: «در صورت نبودن وارث، امر ترکه متوفی راجع به حاکم است». همان گونه که دیده می شود این ماده چنان ابهامی دارد که حقوقدانان در تفسیر این ماده دچار اختلاف شده اند. برخی از حقوقدانان با تکیه بر روایاتی مانند «من مات و لیس له وارث من قبل قرابته ولا مولی عتاقه قد ضمن جریره فمالا من الانفال» امام و در غیبت ایشان، فقیه جامع الشرایط را وارث شخص بلاوارث می دانند (حائری شهاباغ، ۱۳۷۶، ۷۷۳) و معتقدند که ثلث ترکه، مقداری از اموال شخص است که به طور استثنایی و به موجب حکم قانون، رابطه شخص با آن به محض فوت وی قطع نمی شود و این یک استثنا بر حکم ماده ۹۵۶ قانون مدنی^۱ است. حال که مشخص شد ثلث ترکه جنبه استثنایی دارد؛ بنابراین هر جا مبتلا به شک و تردید شدیم باید مواد قانونی مربوط به ثلث را تفسیر مضیق کنیم. آنان ماده ۸۶۶ قانون مدنی و ماده ۳۳۵ قانون امور حسبی^۲ و اصل ۴۵ قانون اساسی ایران^۳ را مویدی بر ادعای خود می دانند و نتیجه می گیرند که وجود ورثه، شرط تحقق ثلث نیست و وصیت تنها تا ثلث ترکه صحیح است و باید مواد قانون مدنی را حمل بر آن کرد (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۴، ۹۳ و ۹۹).

حقوقدان دیگری نفوذ وصیت اشخاص بلاوارث تا ثلث را این گونه توجیه می کند که به موجب ماده ۸۶۴ قانون مدنی از جمله اشخاصی که به موجب سبب ارث می برند، هر یک از زوجین است که در حین فوت دیگری زنده باشد. از عبارت این ماده که مقرر می دارد: «از جمله اشخاصی که به موجب سبب ارث می برند...» مشخص می شود که اشخاص دیگری هستند که به موجب سبب ارث می برند، زیرا اگر این گونه نبود استعمال عبارت «از جمله اشخاص» توسط قانونگذار بیهوده و بی فایده بود. پس باید اشخاص دیگری هم باشند که زوج یا زوجه از جمله آنها محسوب

^۱ ماده ۹۵۶ قانون مدنی: اهلیت برای دارا بودن حق با زنده متولد شدن انسان شروع و با مرگ او تمام می شود.

^۲ ماده ۳۳۵ قانون امور حسبی: اگر از تاریخ تحریر ترکه تا ده سال وراث متوفی معلوم شود ترکه به او داده می شود و پس از گذشتن از مدت نامبرده، باقیمانده ترکه به خزانه دولت تسلیم می شود و ادعای حقی نسبت به ترکه از کسی به هر عنوان که باشد، پذیرفته نیست.

^۳ اصل ۴۵ قانون اساسی: انفال و ثروت های عمومی از قبیل زمین های موات یا رها شده، معادن، دریاها، دریاچه ها، رودخانه ها و سایر آب های عمومی، کوه ها، دره ها، جنگل ها، نیزارها، بیشه های طبیعی، مراعاتی که حریم نیست، ارث بدون وارث و اموال مجهول المالك و اموال عمومی که از غاصبین مسترد می شود، در اختیار حکومت اسلامی است تا بر طریق مصالح عامه نسبت به آنها عمل نماید، تفصیل و ترتیب استفاده از هر یک را قانون معین می کند.



شوند. از اشخاص دیگری که به موجب سبب ارث می برند اما نه به سبب وصلت، شخص معنوی خواهد بود که عبارت است از بیت المال یا خزانه عمومی که ماده ۸۶۶ قانون مدنی به آن اشاره دارد و مقصود از ماده مزبور این نیست که در چنین صورتی ترکه باید به حاکم تعلق پیدا کند، بلکه حاکم باید معین کند که به چه مصرف عام المنفعه ای برسد و با این طریق خزانه دولت که در اکثر موارد متکفل مخارج عام المنفعه است مستقیماً یا به طور غیرمستقیم از ترکه مزبور استفاده می کند.

دسته ای از حقوقدانان به اطلاق ماده ۸۴۳ قانون مدنی^۱ استناد کرده اند و معتقدند آنان مقدار از موصی به که ثابت در اختیار موصی است و حق دارد آن را بدون هیچ مانعی وصیت کند، ثلث ترکه است و مقنن ثلث ترکه را از باب ارفاق در اختیار او نهاده است، و گر نه اصولاً انسان فقط در زمان حیات و برای زمان خویش می تواند در اموالش تصرف کند.

در مقابل عده دیگری از حقوقدانان مانند مرحوم دکتر امامی با استناد به ماده ۸۴۳ قانون مدنی بیان کرده اند که موصی بعد از فوت اختیار هرگونه تصرف در ثلث دارایی خود را دارد و این قول مشهور فقهای امامیه بوده و علاوه بر وجود روایات صحیح، ادعای اجماع نیز بر آن شده است. ایشان به قول نادری اشاره می کنند که در فقه امامیه به شیخ صدوق منتسب شده است و صیت را نسبت به همه ترکه نافذ می داند و مستند آن روایت عمار ساباطی عنوان می شود. دکتر امامی بر این مبنا معتقد است چون در مقابل این روایت، روایات معارض وجود دارد، ناچار باید این روایت را بر موردی حمل کرد که ورثه نسبت به مازاد ثلث وصیت را اجازه دهند یا ناظر به موردی است که موصی وارثی نداشته باشد. ایشان می گویند از نظر قانون مدنی چنانچه موصی وارث سببی و نسبی نداشته باشد، وصیت نسبت به تمام ترکه نافذ است؛ یعنی موصی بلاوارث حق دارد نسبت به مازاد بر ثلث وصیت کند و هیچ کس نسبت به او حق اعتراض ندارد و دلیل این سخن را ماده ۸۶۱ قانون مدنی^۲ می دانند که موجب ارث را فقط سبب و نسب دانسته است و غیر از این دو، کسی وارث نیست. بنابراین به مواد ۸۴۳ و ۸۴۴ قانون مدنی^۳ استنباط می شود که موصی چنانچه وارث نسبی و سببی نداشته باشد، وصیت نسبت به مازاد بر ثلث صحیح است و به اجازه کسی احتیاج

^۱ ماده ۸۴۳ قانون مدنی: وصیت به زیاده بر ثلث ترکه نافذ نیست، مگر به اجازه وراثت و اگر بعض از ورثه اجازه کند، فقط نسبت به سهم او نافذ است.

^۲ ماده ۸۶۱ قانون مدنی: موجب ارث دو امر است: نسب و سبب.

^۳ ماده ۸۴۴ قانون مدنی: هرگاه موصی به، مال معینی باشد آن مال تقویم می شود، اگر قیمت آن بیش از ثلث ترکه باشد، مازاد مال ورثه است مگر اینکه اجازه از ثلث کند.



نخواهد داشت (امامی، ۱۳۷۳، ۹۹ و ۱۰۱). یکی دیگر از حقوقدانان بیان می کند که شخص تا زمانی که زنده است، حق تصرف در همه اموال را دارد و علت اینکه موصی فقط تا ثلث حق وصیت دارد، حفظ حقوق وراثت است. پس زمانی که وارثی وجود ندارد، باید گفت موصی اختیار تام در وصیت دارد (کاتوزیان، ۱۳۸۹، ۳۸۱). در روایات وارده از معصومین در منابع معتبر اسلامی، بر لزوم حفظ خون مسلمان و جبران آن تاکید فراوانی صورت گرفته و قواعدی صریحاً حرمت خون انسان مسلمان را مد نظر قرار داده و تاکید بسیاری بر حفظ و صیانت از آن داشته اند. در ادامه به مهم ترین این موارد پرداخته می شود.

۴-۴-۳- تحلیل آرا و رفع تعارض ظاهری

بر مبنای آنچه گفته شد، نظر گروه اول مبنی بر اینکه وصیت شخص بلاوارث تا ثلث اموالش نافذ است، پذیرفتنی نیست؛ زیرا این گروه از فقها اعتراف دارند که روایاتی در مورد نفوذ وصیت مازاد بر ثلث وجود دارد. علاوه بر این، بر ادعای خود دلیل محکمی ارائه نمی کنند، پس روایاتی را که به صورت مطلق بیان می کنند مانند «الامام وارث من لا وارث له» باید بر موردی حمل کرد که شخص بلاوارث هیچ وصیتی در مورد اموال خود نکرده است. در مورد نظر دوم نیز باید روایات را بر مواردی حمل کرد که اگر شخص بلاوارث در مورد اموالش وصیت نمی کرد، طبق روایت «الامام وارث من لا وارث له» اموالش به امام می رسید تا ایشان مطابق با مصالح جامعه (که یکی از آنها رسیدگی به فقرا و نیازمندان است) آن را مصرف کند.

به نظر می رسد برای رفع تعارض باید بین دو مرحله تفکیک قائل شد؛ به این صورت که گاهی شخص بلاوارث درباره اموال خویش وصیت می کند و برای مثال همه اموال خود را برای ساخت مسجد یا مدرسه ای وصیت می کند و گاهی بدون اینکه اموالش را برای شخص یا مورد خاصی وصیت کند، از دنیا می رود. سیاق عبارات به کار رفته در مواد ۸۴۳ و ۸۴۴ قانون مدنی به گونه ای است که استنباط می شود وصیت مازاد بر ثلث از این جنبه نافذ نیست که معارض با حقوق ورثه است؛ کما اینکه عبارت «مگر به اجازه وراثت» به روشنی بیانگر این مفهوم خواهد بود. شارع اسلامی برخلاف زمان حیات که انسان مطابق با قاعده «الناس مسلطون علی اموالهم» حق دارد در تمام اموال خویش تصرف کند، تصرفات در زمان مرگ را به ثلث اموال محدود کرده؛ به همین دلیل در مورد ماهیت اجازه وراثت گفته شده که اجازه وراثت در وصیت بیش از ثلث، تنفیذ اراده موصی است نه هبه وراثت (کاتوزیان، ۱۳۸۹، ۳۹۸) زیرا اگر هبه وراثت بود، لازم می شد که مال ابتدا به مالکیت ورثه درآید و سپس مالکیت آن به موصی له منتقل شود؛ در حالی که سیاق ماده ۸۴۳ قانون مدنی



این تحلیل را نمی پذیرد؛ زیرا در اینجا قصد فاعل که وصیت به بیش از ثلث است، با حق ورثه به عنوان یک مانع برخورد دارد و در صورتی که این مانع نباشد، قصد او جنبه عمل به خود خواهد گرفت. یکی از قرائن دیگر که حاکی از فلسفه ثلث ترکه است، جایز بودن تبعیض وراثت در اجازه خواهد بود. قسمت دوم ماده ۸۴۳ قانون مدنی مقرر می دارد: «اگر بعض از ورثه اجازه کند فقط نسبت به سهم او نافذ است». این اختیار که قانونگذار به ورثه داده بیانگر این است که مازاد بر ثلث جنبه حق دارد نه حکم. مرحوم دکتر کاتوزیان به درستی به نکته دقیق و ظریفی در رابطه با مبنای حقوقی محدودیت موصی اشاره کرده اند که در اینجا برای اثبات نظر سوم که نظر مختار محسوب می شود، به آن اشاره خواهیم کرد. «نسبت به تصرفات معلق به موت، دارایی هر کس به دو بخش قابل تصرف و ذخیره تقسیم می شود. طبق یک تحلیل باید گفت مطابق اصل تسلیط (ماده ۳۳ قانون مدنی) هر شخص تا زمانی که زنده است، حق همه گونه تصرف را در اموال خود دارد. تصرف معلق به مرگ نیز گر چه قبل از فوت موصی اثری ندارد؛ چون در زمان حیات موصی واقع می شود، برخلاف اصل نیست. بنابراین قانونگذار برای حفظ مصالح وارثان و تشدید مبنای خانوادگی برخلاف اصل تسلیط این اختیار نامحدود را از موصی سلب کرده است. مستند این تحلیل روایت عمار ساباطی^۱ است. تحلیل دیگری در این زمینه بیان می کند که اختیار هر مالک با مرگ او از بین می رود و اموال نیز به وارثان منتقل می شود. بنابراین اصل این است که هیچ کس نباید حق داشته باشد که به حقوق وارثان خود صدمه بزند و برای بعد از موت، در دارایی خود تصرف کند؛ ولی از آنجا که هر مالک آرزوهایی دارد که رسیدن به تمام آنها در زمان حیات ممکن نیست، انصاف حکم می کند که به اشخاص اجازه داده شود مقداری از اموال خود را به اجرای هدف هایی که در زمان زندگی موفق به انجام دادن آن نشده اند، اختصاص دهند. مستند این تحلیل روایت معاذبن جبل است.^۲

تحلیل نخست مورد قبول قانون مدنی است، زیرا اگر اختیار موصی برخلاف اصل و استثنای تلقی شود و مالک بخش ذخیره وارثان باشند، اجرای وصایایی که تجاوز به آن بخش محسوب می شود، نباید با تنفیذ وارثان امکان داشته باشد؛ در حالی که به موجب ماده ۸۳۴ قانون مدنی موصی له به محض وقوع اجازه، مالک زیاده بر ثلث می شود. ظاهر این است که سبب مالکیت موصی له اجازه ورثه خواهد بود، ولی باید از این ظاهر گذشت: «اگر تصویب ورثه ناقل مالکیت زیاده به موصی له باشد، باید قبول کنیم که وارثان آن را به موصی له بخشیده اند و تملک موصی له قبل از قبض

^۱ الرجل أحق بماله مادام فيه الروح و اوصی به كله فهو جاز.

^۲ پیامبر اکرم (ص) فرمودند: ان الله قد تصدق علیکم بثلث اموالکم عند وفاتکم زیاده فی حسناتکم.



محقق نمی شود و این نتیجه با اطلاق ماده ۸۳۴ قانون مدنی مابینت دارد» (کاتوزیان، ۱۳۸۹، ۲۶۰ و ۲۶۱). بنابراین طبق تفکیک فوق باید گفت بر مبنای نظر قانون مدنی زمانی که موصی اموال خود را برای فردی وصیت می کند در حالی که هیچ وارثی برای او نیست، وصیت او صحیح و نافذ است؛ اما چنانچه وصیت به اموال خود نکند، اداره و تصرف اموال او طبق ماده ۸۶۶ قانون مدنی با حاکم خواهد بود. بنابراین در پاسخ به افرادی که با استناد به ماده ۸۶۴ قانون مدنی، حاکم یا جامعه را در زمره وراثت به حساب می آورند، باید گفت این ماده مجمل است و نمی توان چنین برداشتی از این ماده داشت و چنانچه قانون مدنی حاکم را جزو وراثت می دانست، باید به صراحت آن را ذکر می کرد. همچنین در مورد ماده ۸۶۶ قانون مدنی که برخی معتقدند خزانه عمومی در صورت فقدان ورثه، وارث محسوب می شود؛ باید دقت کرد که این ماده ناظر به اداره ترکه است؛ به این معنا که هرگاه شخص بلاوارث به امری وصیت نکرده باشد، حاکم آن مال را به عنوان مال مجهول المالك در اختیار می گیرد تا طبق اصل چهل و پنجم قانون اساسی در جهت منافع عامه برای جامعه مصرف کند و از این جنبه نیز بین مواد قانونی تعارضی وجود ندارد.



نتیجه گیری

سلب مالکیت ها در دو بعد صورت می گیرد. یکی در بعد کارهای عمرانی و شهرسازی، که دولت و موسسات دولتی و شهرداری ها طبق قوانین و مقررات و طی تشریفات بر اساس نیازهای خود اقدام به سلب مالکیت از اشخاص خصوصی می نمایند. و دیگری به منظور تأمین مسکن و رفع این معضل اجتماعی سلب مالکیت صورت می گیرد. که از مهمترین مصوباتی که در این خصوص به تصویب رسیده قانون اراضی شهری مصوب ۱۳۶۰ و قانون زمین شهری مصوب ۱۳۶۶ می باشد. همچنین باید توجه داشت که مصادره سلب مالکیت خصوصی است و مالکیت خصوصی یکی از انگیزه های قوی برای تلاش و کوشش افراد جامعه می باشد. سلب مالکیت به جهت منافع عمومی از سوی دولت نیازمند به رسیدگی خاص می باشد. هرچند مالکیت خصوصی یک برنامه تصمیم گیری فردی است؛ اما در عین حال یک نوع نظام قوانین اجتماعی است. با توجه به اهمیت بسیار ویژه سلب مالکیت که با حقوق اشخاص سرو کار دارد. تحقق مصلحت فرد و جامعه اسلامی، فلسفه و هدف وضع احکام، مقررات و قوانین اسلامی و نیز هدف، فلسفه شکل گیری دولت اسلامی است. بلکه منزلت تمام احکام و دولت اسلامی به منزلت تمام احکام و دولت اسلامی به منزلت تحقق مصلحت فرد و جامعه اسلامی وابسته است آنچه بر اساس متون فقهی و نظرات فقها و قوانین و مقررات میتوان گفت این است که وقتی احراز گردد اساساً تحصیل مال و یا خود مال از نظر مقررات شروع اسلام نامشروع میباشد با رعایت مقررات شرع سلب مالکیت نسبت به اصل و نتایج آن جایز است. بر همین مبنا ضبط اشیاء و اموال حاصل از جرم نیز به سهولت قابل توجیه است به طوری که ضبط در این رابطه آنقدر ضروری مینماید که همانند مقدمه واجب مقنن به آن توجه دارد. مفهوم شخص بلاوارث در دو حالت ایجاد می شود: اول زمانی که ترکه وجود دارد، اما هیچ وارثی از هیچ طبقه ای و حتی زوجه هم وجود ندارد؛ دوم وقتی است که متوفی وارث دارد اما به دلیل مانعی از موانع ارث، متوفی بلاوارث محسوب می شود.

در رابطه با اشخاص بلاوارث در بین فقها سه نظریه مطرح است که عبارتند از وصیت محدود بر ثلث به صورتی که مازاد بر آن متعلق به امام (ع) است؛ وصیت مازاد بر ثلث تنها به منظور مصرف در امور خیریه و وصیت به مازاد بر ثلث به هر میزان. در قانون مدنی با وجود ابهام در ماده ۸۶۶ همین قانون، نظر سوم یعنی آزادی کامل موصی در صورت نبود وارث انتخاب شده است. دلیل این سخن را باید فلسفه وجودی ثلث دانست (که حفظ حقوق ورثه است) و این همان موردی است که سیاق مواد ۸۴۳ و ۸۴۴ قانون مدنی به آن اشاره دارند.



موجب اصل ۴۵ قانون اساسی ارث بدون وارث در اختیار حکومت اسلامی است تا بر طبق مصالح عامه نسبت به آنها عمل نماید و متولی این امر را در حال حاضر بر اساس قانون تأسیس سازمان جمع آوری و فروش اموال تملیکی و اساسنامه آن مصوب ۱۳۷۰، بعهدده سازمان جمع آوری و فروش اموال تملیکی است. هنگامی که شخصی فوت می کند، ولی مشخص نیست وارثین او چه کسانی هستند، در چنین وضعیتی، به درخواست دادستان یا اشخاص ذی نفع برای اداره اموال و دارایی های او، مدیر ترکه تعیین می شود. در این خصوص دادستان موظف است اقداماتی که برای حفظ ترکه لازم است را به عمل آورد و از دادگاه درخواست تعیین مدیر ترکه نماید که دادگاه باید ظرف یک هفته مدیر ترکه را مشخص کند. البته در صورتی که متوفی برای اجرای وصیت خود وصی معین کرده باشد اداره ترکه به وصی واگذار می شود، همچنین اگر متوفی محجور بوده و وصی داشته است اداره ترکه به وصی یا قیم واگذار می شود، اما در غیر موارد مذکور اداره ترکه به شخص مورد اعتماد دادرس واگذار خواهد شد. سپس تحریر ترکه صورت می پذیرد. اگر از تاریخ تحریر ترکه تا ۱۰ سال وارث متوفی معلوم شود ترکه به او داده می شود و پس از این مدت هر ادعایی نسبت به ترکه از هیچکس پذیرفته نمی شود. چنانچه قبل از این مدت شخصی هر نوع ادعایی نسبت به ترکه داشته باشد، حسب مورد باید دعوای خود را علیه مدیر ترکه یا دادستان مطرح کند

در صورتی که فردی فوت کند و هیچ یک از وارث خواه نسبی و یا سببی موضوع مواد ۸۶۲ و ۸۶۴ قانون مدنی را نداشته باشد به موجب ماده ۸۶۶ قانون مدنی تعیین تکلیف ترکه بر عهده حاکم خواهد بود. ماده مزبور مقرر می دارد: «در صورت نبودن وارث، امر ترکه متوفی راجع به حاکم است». این ماده که در مورد ترکه متوفای بدون وارث است، صرفاً موضوع را به حاکم واگذار کرده است ولی در مورد مسائلی همچون حدود اختیارات حاکم و کیفیت حیات ترکه متوفی از سوی وی و نحوه استیلا بر آن هیچ حکمی را مقرر نکرده است. همین نقص قانون مدنی موجب شد تا قانونگذار با تصویب قانون امور حسبی به این موضوع بپردازد و نکات ابهامی آن را بر طرف نماید. در ماده ۳۳۵ قانون امور حسبی که در فصل هشتم این قانون قرار دارد مقرر شده است در صورت انقضای ۱۰ سال از تاریخ تحریر ترکه و عدم شناسایی وارث متوفی، ترکه به خزانه دولت داده می شود. در این ماده قانونی آمده است: «اگر از تاریخ تحریر ترکه تا ۱۰ سال وارث متوفی معلوم شود ترکه به او داده می شود و پس از سپری شدن مدت نامبرده باقی ترکه به خزانه دولت تسلیم می شود و ادعا حقی نسبت به ترکه از کسی به هر عنوان باشد پذیرفته نیست. مدت ۱۰ سال که پس از سپری شدن آن، ترکه به خزانه دولت واریز می شود، مدت مرور زمان برای دعوای نسبت به ترکه متوفی می باشد. شروع این مدت از تاریخ اتمام تحریر ترکه بوده و پس از انقضای آن، ادعای هرگونه



حقی، از هیچ کس خواه مدعی وراثت باشد، خواه ذینفع در ترکه همچون طلبکار یا موصی له باشد، مسموع نخواهد بود. هرگاه یکی از زوجین فوت کند، زوج یا زوجه وارث وفق مواد ۹۱۳ و ۹۱۷ و ۹۳۸ قانون مدنی در کنار وارث نسبی طبقات سه گانه ارث، سهم الارث خود را خواهند برد. حال اگر یکی از زوجین فوت کند و هیچ یک از وارث نسبی طبقات سه گانه ارث وجود نداشته باشد و صرفاً زوج یا زوجه بعنوان وارث سببی باشد، زوج تمام ترکه زوجه متوفی خود را می برد اما زوجه صرفاً سهم الارث خود را که در این حالت یک چهارم است، می برد و بقیه ترکه زوج در حکم اموال بلاوارث محسوب می شود. در این زمینه نیز متن ماده ۹۴۹ قانون مدنی قابل اشاره است. بدین ترتیب ترکه متوفی بدون وارث و نیز باقی مانده ترکه مردی که فقط همسر او زنده است و تنها وارث او همسرش است، پس از پرداخت سهم الارث همسر وی مابقی ترکه وفق ماده ۳۳۵ قانون امور حسبی به خزانه دولت واریز و به مصارف عمومی دولت می رسد.



منابع

- ۱- اداره کل تدوین قوانین و مقررات، (۱۳۹۲)، تملک املاک و اراضی در شهرداریها .
- ۲- امامی، میر سید حسن، (۱۳۸۱)، حقوق مدنی، ج ۱، چاپ بیست و دوم، تهران، نشر اسلامیه.
- ۳- انصاری، مسعود، طاهری، محمد علی، (۱۳۸۴)، دانشنامه حقوق خصوصی، جلد ۱، انتشارات محراب، تهران، چاپ اول.
- ۴- انصاری، ولی الله، (۱۳۷۷)، کلیات حقوق اداری، تهران: نشر حقوقدانان.
- ۵- بحرانی، یوسف بن احمد بن ابراهیم، (۱۴۰۵)، الحدائق الناضره فی أحكام العتره الطاهره، جلد ۲۲، چاپ اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- ۶- بحر العلوم، سید مهدی، (۱۴۰۶)، الدرہ النجفیه، چاپ دوم، بیروت، دار الزهراء.
- ۷- بهشتیان، سید محسن، (۱۳۹۰)، تملک اراضی توسط شهرداری ها، انتشارات مجد، تهران.
- ۸- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، (۱۳۸۴)، حقوق مدنی - وصیت، چاپ دوم، تهران، کتابخانه گنج دانش.
- ۹- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، (۱۳۸۱)، ترمینولوژی حقوق، تهران: گنج دانش.
- ۱۰- حر عاملی، محمد بن حسن، (۱۴۱۴)، وسائل الشیعه، مؤسسه آل البيت (ع) لاحیاء التراث، ج ۲، ج ۸.
- ۱۱- حائری (شاهباغ)، علی، (۱۳۷۶)، شرح قانون مدنی، ج ۲، چاپ اول، تهران، انتشارات کتابخانه گنج دانش.
- ۱۲- حلی، حسن بن یوسف، (۱۴۱۴)، تذکره الفقهاء، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، اول.
- ۱۳- السبزواری، سید عبدالاعلی، (۱۴۱۳)، مذهب الاحکام، قم: مؤسسه المنار، چاپ چهارم.
- ۱۴- شیخ طوسی، محمد بن الحسن، (۱۳۸۷)، الغیبه، ترجمه مجتبی عزیزی، نشر مسجد مقدس جمکران.



- ۱۵- طالقانی، سید محمود، (۱۳۸۴)، اسلام و مالکیت، شرکت سهام انتشار، تهران.
- ۱۶- طباطبایی مؤتمنی، منوچهر، (۱۳۷۳)، حقوق اداری، تهران: انتشارات سمت.
- ۱۷- عبده بروجردی، محمد، (۱۳۸۱)، حقوق مدنی، قزوین، نشر طه و نشر حدیث امروز.
- ۱۸- کاتوزیان، ناصر، (۱۳۸۹)، مبانی حقوق عمومی، تهران: نشر دادگستر.
- ۱۹- کاتوزیان، ناصر، (۱۳۷۶)، حقوق مدنی- عقود معین، ج ۳، چاپ سوم، تهران، کتابخانه گنج دانش.
- ۲۰- کاتوزیان، ناصر، (۱۳۸۶)، قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی، تهران، نشر میزان.
- ۲۱- الکلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۲۹)، الکافی، ج ۲، مصحح: علی اکبر غفاری، چ ۴، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- ۲۲- محقق داماد، سیدمصطفی، (۱۳۸۱)، قواعد فقه بخش مدنی (مالکیت و مسئولیت)، تهران، مرکز نشر علوم اسلامی، چ ۱۰.
- ۲۳- محقق داماد، سید مصطفی، (۱۴۰۶)، قواعد فقه، جلد ۱ و ۴، مرکز نشر علوم اسلامی، چاپ دوازدهم، تهران.
- ۲۴- محقق داماد، سید مصطفی، (۱۳۸۱)، قواعد فقه «بخش مدنی» تهران، مرکز نشر علوم اسلامی، چاپ نهم.
- ۲۵- مصباح یزدی، محمد تقی، (۱۳۸۰)، نظریه سیاسی اسلام، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) چاپ اول، قم.
- ۲۶- مصلحی عراقی، علی، (۱۳۸۶)، حقوق ارث، تهران، انتشارات سمت، چاپ سوم.
- ۲۷- مکارم شیرازی، ناصر، (۱۴۱۱)، القواعد الفقهیة، جلد ۱، مدرسه امیرالمؤمنین (ع)، چاپ سوم، قم.
- ۲۸- محمدی، حمید، (۱۳۹۰)، ضبط، مصادره و استرداد اموال، کتابخانه گنج دانش، چاپ دوم، تهران.



۲۹- میرزایی، علیرضا، (۱۳۹۰)، قوانین و مقررات اراضی در نظم حقوق کنونی، جلد ۱، انتشارات بهنامی، تهران.

۳۰- نجفی، محمد حسین، (۱۳۷۶)، جواهر الکلام فی شرح شرایع الإسلام، جلد ۴، دارالکتاب الإسلامیه، تهران، چاپ چهارم.

۳۱- هاشمی، سید محمد، (۱۳۸۴)، حقوق اساسی جمهوری اسلامی، نشر میزان، تهران.



How to expropriate property from inherited property in terms of Islamic jurisprudence and Iranian law

Mehri Farhang¹ / Fatemeh Nejati²

Abstract

Expropriation takes place in two dimensions. One is in the field of civil works and urban planning, in which the government and government institutions and municipalities, in accordance with laws and regulations and through formalities based on their needs, take ownership of private persons. And another in order to provide housing and solve this social problem of expropriation. The purpose of this study is how to expropriate property from inherited property in terms of Islamic jurisprudence and Iranian law. The research method is descriptive and analytical and the research results indicate that Regarding the heirs, there are three theories among the jurists, which are limited wills to one-third, the excess of which belongs to the Imam A will in excess of one-third for charitable purposes only and a will in excess of one-third in any amount. If a person dies and none of the heirs, relative or causal, is the subject of Articles 862 and 864 of the Civil Code, according to Article 866 of the Civil Code, the assignment of the will will be the responsibility of the ruler. This article, which is about the deceased without a heir, only leaves the matter to the ruler, but does not provide any ruling on issues such as the limits of the ruling authority and the quality of possession of the deceased by him and how to possess it. This is a flaw in the law. Madani caused the legislator to address this issue by passing the law on civil affairs and clearing up any ambiguities.

keywords: Expropriation, Inherited Property, Persons, Will

¹ Senior expert in private law, Faculty of Literature and Humanities, Islamic Azad University, Ardabil branch. (Corresponding Author)

fm2633621@gmail.com

² Senior expert in private law, Faculty of Literature and Humanities, Islamic Azad University, Ardabil branch.

nejati.f@gmail.com

